

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

سؤال شده است راجع به ذکر و فکر که در چه فکر کنیم؟ فکر انسان چیزی است که در اختیارش نیست. البته کمتر کسی هست که یک مقداری فکرش در اختیارش باشد ولی معمولاً در اختیار مردم نیست. عبارت دیگری هست که نفس را مشغول کن و گرنه او تو را مشغول می‌کند. از دست‌او‌یزهای نفس یکی زبان است و یکی هم فکر است. مشغول کن، یعنی اگر می‌توانی اول افسارش را به دست خودت بده. علمایی که در عالم ظاهر به‌جایی رسیده‌اند همه‌ی حواسشان متوجه هدفی بوده و خواسته‌ای که داشتند چون اینطور بوده، خودش فراهم آمده است. در زندگی حضرت موسی علیه السلام بارها گفته‌ام که آن همه احتیاج جمع شد. باران می‌آمد، گوسفندانش آغل نداشتند، همسرش حامله بود، داشت وضع حمل می‌کرد آتش نداشتند روشن کنند، آتش‌زنک نبود، تمام حواسش در حل این مشکلاتش بود و آتش جبران می‌کرد، خدا به صورت آتش بر او متجلی شد که می‌گوید: من آتشی می‌بینم بگذارید بروم از آن آتش برای شما بیاورم. رفت و از آن آتش آورد، البته نه فقط برای آنها بلکه برای همه‌ی ما.

این که گفتم ذکر و فکر یعنی در ضمنی که ذکر می‌گویید و زباتان (مثلاً زبان دل و البته زبان ظاهر هم باید بگوییم) متوجه معنایی است، فکرتان برای خودش کار می‌کند. افسار این فکر را هم باید بگیرید و بگویید همین‌جا تشریف داشته باشید با هم برویم. در همان معنای ذکر باید فکر کنید توجه شما به معنای آن باشد. منتها گاهی فکر جداگانه از ذکر و ذکر معنای جداگانه است، در آنصورت آن معنا با معنای ذکر توأم می‌شود و هر دو مربوط به یک نفر است. بنابراین فکر فقط همان توجه به معنای ذکر است. وقتی نماز می‌خوانیم حرکاتی که داریم مثلاً در رکوع و سجود دعای دست و امثال اینها در معنای خود این حرکات ما شاید متوجه نباشیم و چون خود این حرکات را خواستند با معنایش نزدیک کنند گفتند که عبارت **سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ** را در رکوع بگویید، یعنی این حرکت که ما می‌کنیم توأم باید باشد با اینکه یادمان بیاید که خداوند عظیم است و ما حمد او را می‌کنیم. بنابراین در واقع هر حرکتی که در زندگی عادی بکنیم که شبیه رکوع باشد که ناچار خم شویم، بی‌اختیار آن معنا به خاطرمان می‌آید این فکر را گفتند با حرکت زبان ذکر توأم باشد برای اینکه همیشه به یاد انسان بیاید. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح جمعه ۱۳/۳/۱۳۹۰)

\*\*\*\*\*

در علم حقوق یک تقسیم بندی هست، می‌گویند: امور مدنی و امور جزایی. امور مدنی یعنی

امور مربوط به اختلافات بین مردم، معاملات آنها، شرکت‌های آنها و امثال اینها که اگر اختلافی دارند بررسی می‌کنند یا اینکه مقررات اسلامی می‌گوید که در اینجا چه کار بکنید. امور جزایی مربوط به این است که کسی که از حکومت و از دولت تخطی بکند مجازاتش چیست؟ البته این بحث هست که آیا اوامر مأمورین دولتی قابل اطاعت هست یا نه؟ خیلی مفصل است که حالا وقت طرحش نیست.

در امور جزایی گفته‌اند که هدف، کشف حقیقت است؛ یعنی جرمی واقع شده، عملاً یک نفری کشته شده، هدف این است که کشف کنند چه کسی این کار را کرده؟ ولی فقط همین هدف نیست که می‌خواهند کشف کنند که چه کسی کرده، بلکه برای او اقدام مناسبی هم کنند، یا ببخشند یا نبخشند و هم اینکه دیگران بدانند چه باید بکنند. مثالش که اتفاقاً از لحاظ حقوقی خیلی جالب است، داستان قصابی بود. در قدیم قصاب‌ها خودشان گوسفند را می‌کشتند. گوسفند قصابی فرار کرده بود. قصاب دنبالش بود ببیند کجا رفته، در آنجا خرابه‌ای بود. گفت حتماً گوسفند در آن خرابه رفته. در خرابه گشتی زد دید گوسفند نیست، ولی آن گوشه آدمی را تازه کشته‌اند و خون از او می‌آید، دم در آمد. او را گرفتند، گفتند تو آن آدم را کشتی. کارد خون‌آلود هم که دست توست. کارد خون‌آلودی دستش بود چون قصاب بود، گفت من قصابم، گفتند: الان از آنجا آمدی کسی دیگری هم نیست، گفت: من نمی‌دانم، خلاصه هرچه جیغ و داد زد، گفتند: نه! حتماً تو کردی، او را مجبور به اقرار کردند. حالا معلوم می‌شود آنوقت‌ها گاهی می‌شد مجبور کنند که بگویند: بله من کردم. دید کتکش می‌زنند، اقرار کرد، حکم قصاص در موردش صادر شد. می‌خواستند گردنش را بزنند، شخصی از جمعیت بلند شد و آمد گفت آقا او را نکشید. او قتل نکرده، من کردم، قاتل منم، من را بگیرد. همه‌ی نشانی‌ها را گفت: بعد که این گفت، قصاب هم گفت: بله آقا راست می‌گوید، من دیدم اگر من اقرار نکنم من را از کتک می‌کشند بنابراین اقرار کردم. حالا بعضی‌ها می‌گویند خود علی علیه السلام قضاوت کرد، بعضی اخبار می‌گویند که امام حسن یا امام حسین قضاوت کردند. به هرجهت این را قضاوت کردند و این حکم شرعی در شیعه ماند که گفتند که قصاب که قتل نکرده، بنابراین قصاص او بی‌معنی است نباید قصاص کرد، پس این قصاب که متهم بود، آزاد است. و اما این یکی درست است که خودش اقرار کرده ولی آیه‌ای در قرآن هست که **مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا** (مائده، ۳۲)، کسی اگر دیگری را از مرگ نجات بدهد مثل این است که همه‌ی مردم را از مرگ نجات داده. و گفتند این یکی هم که آمده آن یکی را از مرگ نجات داده، برای اینکه داشتیم قصاب را می‌کشتیم و این شخص جلوی این کار را گرفت، بنابراین چون این کار هم مشمول آن حکم است مثل اینکه همه‌ی مردم را نجات داده، نمی‌شود او را مجازات کرد، این را هم رها کنید. بعد گفتند دیه‌ی او از بیت‌المال داده بشود چون هیچکدام که نباید قصاص شوند. این، هم مسأله‌ی جزایی داشت هم مسأله‌ی حقوقی. مسأله‌ی جزایی، یعنی کشف حقیقت؛ کشف حقیقت این است که خودش اقرار کرده است. بعد که دیدند، اقرارش از روی آزادی نبوده، گفتند دیه بده. امر جزایی به امر حقوقی تبدیل شد. دیه دادند.

در امر حقوقی منظور قانونگذار این است که اختلاف بین مردم نباشد، ولی در امر جزایی منظور کشف حقیقت است. البته در محیطی که اسلامی باشد اشکالی پیدا نمی‌شود هیچکس بیخود نمی‌آید اقرار کند. بیخود حرف دروغی نمی‌زند، قسم دروغ نمی‌خورد. ولی نه در جامعه‌ای که قسم درست و نادرست مثل نقل و نبات همینطوری گفته می‌شود. یکی می‌گفت که من هیچوقت قسم‌های مهم نمی‌خورم همیشه قسم معمولی می‌گویم والله، که الله را از همه پایین‌تر می‌دانست. از اینجا این قسمت فهمیده می‌شود که در اسلام با ایجاد امر مدنی و محاکمات مدنی، عدم اختلاف بین مردم و دوستی بین مردم، در نظر شارع خیلی اهمیّت داشته کما اینکه گاهی اوقات به این توجّه می‌کنند ولی به دنبال کشف حقیقت نمی‌روند می‌گویند: حقیقت چه لزومی دارد؟ حقیقت بین دو نفر است ما به نحوی اختلاف آنها را حل کردیم، حقیقت هر چه می‌خواهد باشد. البته این حرف در دوران امروز و آنهایی که مثل نقل و نبات قسم نادرست می‌خورند صحیح نیست، ولی این در یک محیط اسلامی مسلماً هست.

منتها در طی تاریخ، خلفا و کسانی که می‌خواستند نظر خودشان را اعمال کنند گاهی قاعده‌ای از این می‌گرفتند و گاهی قاعده‌ای از آن یکی می‌گرفتند و نظر خودشان را اعمال می‌کردند و حالا هم که هیچی. کار دیگری هم که در این مورد امروز شده این است که خیلی از دروس را یک طور مثل اینکه جدا کنیم، محرمانه کرده‌اند. مثلاً تا اسم فقه می‌آید می‌گویند: ما درسش را نخواندیم، بلد نیستیم، نمی‌دانیم. حال آنکه درس آن چیزی نیست، خیلی هم ساده است همین حرف است، همین نحوه‌ای که من گفتم درس اساسی مهمی است در شناخت دین اسلام و... آنوقت بحث در این است که آیا نظر بر فرد دارد یا نظر بر جامعه دارد و بر جمع؟ برای اینکه هم احکام اجتماعی دارد هم احکام فردی. البته ادیان بطور کلی رابطه‌ی انسان را با خدا تعیین می‌کنند، جامعه با خدا ارتباط ندارد، این فرد هست که با خدا ارتباط دارد، منتها بعضی جوامع بیشتر افرادش با خدا مرتبط هستند، بعضی جوامع نه. ولی اصلاً جامعه ارتباط با خدا ندارد حتی در زمان خود پیغمبر، وحی فقط بر پیغمبر نازل می‌شد، بعد پیغمبر دستوراتی می‌فرمود که آن قاعده‌ی اجتماعی می‌شد. وحی بر جامعه نازل نمی‌شد یا وقتی خداوند می‌خواست جامعه‌ی اسلامی را رونقی بدهد، تعالی بدهد، شخص محمد ﷺ را انتخاب می‌کرد و به معراج می‌برد. هیچکس دیگری هم با پیغمبر در معراج نبود، فقط پیغمبر به معراج رفت. البته جبرئیل همه جا بود، ولی او به جایی رسید که جبرئیل هم نیامد. منتها بعد پیغمبر آمد آنچه که از آن شنیده‌ها و گفته‌ها و دیده‌ها، مربوط به جامعه بود به جامعه گفت. این است که دین نظر بر فرد و تربیت افراد، فرد فرد، دارد. اما اینطور نیست که بگوییم در جامعه اگر به فرض محال همه‌ی مردم خوب بشوند، این جامعه خوب می‌شود، نه! البته یکی از شرایط همین است که فرد فرد مردم خوب بشوند. ولی جامعه نظری جداگانه دارد. روابط اجتماعی بر مبنای محبّت و دوستی افراد گذاشته شده، باید آن روابط به جای خود باشد که قوانین اسلام اجرا شود. ان شاء الله. (برگرفته از گفتارهای عرفانی،



شناخت خداوند، شناخت عرفانی و معرفت، جزء فطرت شماسست. چیزی نیست که برویم درس بخوانیم و یاد بگیریم، جزء فطرت است. البته درس خواندن و چیز یاد گرفتن یک فضل است، دانش است، یک چیز اضافه‌ای است، فضیلتی نیست، فضل است. یعنی یک نفر آدم خیلی درس خوانده در هر رشته‌ای، با یک آدم عامی که اگرچه سواد هم نداشته باشد، از لحاظ معنوی، یک‌جور به خداوند نگاه می‌کند. البته نه اینکه درس نخوانید، نه! یک‌جور نگاه می‌کند یعنی خمیره‌ی هر دو یک‌جور است، اگر آن نگاه پاک بود، خوب بود، هر کدام چنین بود، او جلوتر است. این است که بسیار دیده شده که کسانی در زندگی‌شان درویش‌های ظاهراً بی‌سواد را بر یک آدم خیلی بالارفته و متناسب و دانشگاهی ترجیح می‌دهند.

این حکایت در مثنوی است که یک گروه چینی و یک گروه رومی که اهل نقاشی بودند آمدند برای مسابقه که هر دو در دو دیوار روبرو نقاشی کنند. گروه چینی‌ها در نقاشی خیلی ماهر بودند و خیلی زحمت می‌کشیدند. آن گروه رومی روی دیوار را تمیز می‌کردند. هر چه چینی‌ها می‌کشیدند در دیوار رومی‌ها منعکس می‌شد. بطوری که کسی از در که می‌آمد فرقی بین اینها نمی‌گذاشت و حتی نقوش دیوار رومی‌ها را می‌پسندید. از این داستان می‌شود استفاده کرد که این زحمت‌کشی و اینکه حالا می‌بینید درس خواندن‌های امروزی چقدر طولانی است، نه اینکه بد است خیلی هم خوب است، منتها این یکی خوبتر است. یکی خوب است، یکی خوبتر است. اگر به‌جای اینها، دل را صاف کنند همان مقدار حاصل می‌شود. در صدر اسلام، از خود پیغمبر بگیریم که بی‌سواد بود، اما از صد دانشمند اتمی بالاتر است. تعلیم قرآن برنامه‌ی کار پیغمبر بود. شما هم اگر می‌خواهید همینطوری شوید، قرآن را زیاد بخوانید، نه بدون توجه به معنا، بخوانید و معنایش را هم بفهمید ان شاءالله. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، عصر سه‌شنبه سوم رجب ۱۴۳۲ قمری مطابق با ۱۶/۳/۱۳۹۰ شمسی)

بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (محبوب‌علی‌شاه) شامل جزوات گفتارهای عرفانی (بیانات جلدات صبح) / شرح رساله شریفه‌ی نذری (تلفیق دو دوره آغاز شده در سال‌های ۱۳۷۶ و ۱۳۸۶ / شرح فریاشات حضرت سجاد علیه السلام (شرح رساله حقوق) / شرح فریاشات حضرت صادق علیه السلام (تفسیر مصباح‌الشریعه و مفتاح‌التحقیق) / جزوات موضوعی (استخاره، خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده، حقوق مالی و عشریه، رفع شبهات با کزیده‌هایی از بیانات) / مکاتیب عرفانی (مجموعه پانچ به نامها) / مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیها / شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم / گفت‌وگوهای عرفانی (مجموعه‌ی مصاحبه‌ها، عرفان در کار اداری، سلوک عرفانی در دوره مدرن) منتشر شده است.

جهت سفارش و دریافت جزوات از طریق شماره تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ و یا سایت [WWW.JOZVEHI21.COM](http://WWW.JOZVEHI21.COM) اقدام فرمایید.